

در کله نشن **طبع** بهترین فروردن آتش چرخ **طلاب** با کله قطران و هر چه از ایمان و عزت
و دشنام و سبکی که از این پنج خوانند در سن که بدان بای بره بخزند و با لضم خون
و پوست تنگ که بالای خون باشد و بغیر وقت بدلام نیز آمده و با لضم و بی همه منفصل
بخطان رنوده و در سخت چار و کجا و کجا و کجا و کجا و کجا و کجا و کجا و کجا و کجا و کجا
و مضع است دست و قطران مالیدن و با کله لنت و با لضم کردن یا چنانکه در اینجا طبع
با لضم **خوب** با کله شای جان و منزله طویل و هوای جزئی و زمین روشن و صند
و مغز و لقمه آب در حوض و بغین حیدر که سرشتر به بهای آن **طوی** با لضم
لکه و پوست چشم که از راهی مقدس و وادی این کوشه **طویل** با لضم خوش خوی
و نام درخت به بهشت و خوشتر پاک تر است با لضم و طبع جزئی با کله جمع طبع **طوی**
بر وزن سینه و در قیل زمین طای منسوب بدان برخلاف قیاس و قیاس طای باشد
یا نمانی خفت مؤمنه و با راول کس کن بود و ماقت بدل کردن **مع الباء** طای با کله
و بوی خوش **طیلب** کبک یعنی اگر علاج بدن و جان کن و ما هر دستا در کار **طب**
به رسد حرکت چنگی و علاج جان و نبی و کجا و با کله شمشاد و اراده کار و عادت و جادوی
کردن و با لضم و اما در بیماری و چار بای ز و صاف در کار چای و پیشین در زمان تنگ
بدون **طیلبا** با لضم چه است بهر که در آن کوی بازند و با کله سبکی از آن تخم باری کوشند
که گوش دراز دارد **طیلبا** با لضم موهبت **طیلب** بغض و اولام و مضع آن و کله طاولام
بزی که بر آب استاده جمع شود و از آن فارسی جامه خوک و جل و زنج کوش **طوی** با لضم
خفت و در شاد و مضع و حرکت و مضع و با لضم و کله نام اسب بخرشکی است عاید
طای بغم و در طاولام و مضع و در مضع و در مضع و در مضع و در مضع و در مضع
و جو و در مضع و با لضم و در مضع و در مضع و در مضع و در مضع و در مضع
و مضع **طای** جوینده **طیلب** بغین طای نیمه و جز آن و مضع اطاب جمع و وادی

بیکوگان

که بیکوگان وصل کند و پنج درخت بی تن و بغین کبک نیمه و درازی پشت و
در او زی بر و با با سستی و استرخا آن معیوبت **طوب** با لضم خشت کشته
بلغت اهل مصر **طیب** با لضم بوی خوش و با لضم لذت و پاک شدن چیزی و با لضم
لغز و تشهید و کسور پاک و جلال و لذت و خرافت خیرت **طیاب** با لضم درخت جزئی
در بصره و با لضم و تشهید با بسیار پاک خوب **مع التاء** **طیاب** در در فتن مستور
گاه و لای و کله **طایطه** بر وزن زلاله سرد پیش افکنان و اسراف کردن در مال
و میده شرف **طایطه** خر و خرما **طایطه** توانای **طایطه** بادشا دروم و جبار و شکر و حاقه
از حد و کله شمشکی و صحراب **طایطه** نام مردیست از بنی اسرائیل که سقا بود
و حق تعالی او را سردار بنی اسرائیل کرده بر سر جاووت کافر فرستاده تا آنکه او را
عبدت نام که از جلافت او بود و او را بگشت و انتقام بنی اسرائیل گرفت چنانکه
در قرآن مذکور است **طایطه** بغم غین بچولات و غری و کاهن و شیطان و هر کس
سردار و مقتدی که آن باشد و است و است و است و است و است و است و است و است
و در اصل طیفوت بوده یعنی غین بعد از آن قلب نموده طایطت کردن با فاعله
حرفی یا با لضم بدل شد **طایطه** آسیا و بعضی آسیا خا شد را نیز گفته اند **طایطه**
گفت خرد و خوشان و مضع و طایطه خانه از چوب معطر **طایطه** باره از
جزئی و کله و در مضع و کله با کله کس و مانوق آن از کبکی تا پزار **طایطه** سطح و جایی
که در آنها بارند و خشک است و سنگ بزرگ در زمین یکی **طایطه** عداوت و مصل
و قدرت و توانگری و فراخی **طایطه** بنده دیدیم سختی و بلا و قیامت **طایطه** حادثه
اگر کند و مرد و هلاک شده **طایطه** با لضم هر جنز یک و با کله حفت آتش بزی **طیبته**
با لضم بزمی **طایطه** همان طایطه که مذکور شد **طایطه** بغم هر دو طاولام و مضع
سوج زدن سیل **طایطه** با لضم طایطه که در مضع و مضع و مضع و مضع و مضع

مردین شرف
زادگان شرفها و طایطه